



دانشگاه حقوق و علوم سیاسی

عنوان رساله:

الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران

بررسی مقایسه‌ای دوران پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۵۷) و جمهوری اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۶۸)

پایان نامه جهت دریافت مدرک دکتری روابط بین‌الملل

استاد راهنما: دکتر حسین سلیمی

اساتید مشاور: دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی - دکتر غلامعلی چگنی زاده

نگارش:

سیدرضا موسوی نیا

تیرماه ۱۳۸۹

إِقْرَأْ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمَ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

با تقدیر فراوان از همهٔ معلمین و اساتیدی که در طول سال‌ها به تعلیم علمی و اخلاقی من پرداختند. دکتر حسین سلیمی به من بسیار آموختند و در این پژوهش در سمت استاد راهنما به خوبی هدایتگر بودند. دکتر چگنی زاده و دکتر دهقانی فیروز آبادی نیز در سمت اساتید مشاور کمک‌های قابل توجهی نمودند. در طول سال‌های تحصیل، پدر و مادرم با دعاهای خالصانهٔ خود و همسرم با ایثار فراوان پشتیبانم بودند.

این اثر را تقدیم می‌کنم به:

روح فرزند بهشتی‌ام، فاطمه‌سادات

چکیده

نویسنده به منظور تبیین الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران به بررسی چگونگی و چرایی اتخاذ برخی از تصمیمات حیاتی در سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی (۱۳۴۲-۱۳۶۸) می‌پردازد و آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کند. به اعتقاد او در هر دو دوره، تصمیمات سیاست خارجی متأثر از عناصر شناختی و محاسبات عقلایی اخذ می‌شدند اما نقش عناصر شناختی در تصمیم‌نهایی بیش از عناصر عقلایی بوده است. تفاوت تصمیم‌گیری در این دو دوره نیز در این بوده است که در دوره پهلوی نظام شناختی عمدتاً متأثر از شخصیت و خلیات شخص شاه بوده است اما در جمهوری اسلامی نظام شناختی عمدتاً مبتنی بر برداشت و تفسیر روحانیت از نظام فقهی شیعه بوده است. تنش زدایی با شوروی، بحران‌های نفتی ۱۹۷۳ و ۱۹۶۷ و واگذاری بحرین در دوره پهلوی و در دوره جمهوری اسلامی نیز آزادسازی گروگان‌های امریکایی در ماجرای اشغال لانه جاسوسی، تصمیم برای ورود به خاک عراق پی از آزادسازی خرمشهر و پذیرش قطعنامه نمونه‌های مطالعاتی این تحقیق را تشکیل می‌دهند.

فهرست مطالب:

فصل اول: کلیات.....	۶
فصل دوم: چارچوب نظری.....	۲۵
فصل سوم: محیط عملیاتی: ساختار قدرت در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی (۱۳۴۲-۱۳۶۸).....	۵۲
فصل چهارم: تصمیم‌گیران در سیاست خارجی دوره پهلوی.....	۶۸
فصل پنجم: نظام شناختی شاه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی.....	۸۲
فصل ششم: تنش زدایی با شوروی.....	۱۱۷
فصل هفتم: بحران خلیج فارس و واگذاری بحرین.....	۱۲۶
فصل هشتم: بحران‌های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳.....	۱۳۷
فصل نهم: تصمیم‌گیران سیاست خارجی در دوره جمهوری اسلامی.....	۱۴۵
فصل دهم: نظام شناختی امام‌خمينی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی.....	۱۵۸
فصل یازدهم: بحران سفارت امریکا، ۱۳ آبان ۱۳۵۸.....	۱۸۴
فصل دوازدهم: تداوم جنگ پس از آزادسازی خرمشهر.....	۲۰۵
فصل سیزدهم: پذیرش قطعنامه ۵۹۸.....	۲۲۷
جمع بندی و نتیجه‌گیری.....	۲۴۶
منابع و مآخذ.....	۲۵۷
ضمیمه: اسناد.....	۲۶۵

فصل اول: کلیات

چگونه می‌توان به فهمی دقیق‌تر از رویه‌های تصمیم‌گیری که به شکل‌گیری رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی منجر می‌شود، رسید؟ آیا درک سیاست خارجی یک دولت از این طریق امکان‌پذیر است؟ آنچه مسلم است صرفاً با بررسی لایه‌ها و نمودهای بیرونی رفتارهای یک دولت در عرصه بین‌المللی نمی‌توان سیاست خارجی آن کشور را به طور دقیق تبیین کرد زیرا فرایند سیاست‌گذاری در درون دولت‌ها و در درون ذهن سیاست‌گذاران، به اندازه‌ای مهم و تعیین‌کننده است که بدون شناخت آن حتی فهم همان نمودهای بیرونی امکان‌پذیر نیست. دولت‌ها نهادهایی تک‌بافت و یکپارچه نیستند بلکه در عالم واقع از تصمیم‌گیرانی تشکیل می‌شوند که فرایند سیاست‌گذاری توسط آنها و در درون ذهن و عمل آنها معین می‌شود. سیاست خارجی به عقیده برخی از متفکران، یک فرایند انتخاب و مجموعه‌ای از تصمیم‌های قابل شناسایی است.^۱ از این رو یکی از کلیدهای فهم رفتار دولت‌ها در شیوه تعریف تصمیم‌گیران دولت از موقعیت خودشان در عرصه بین‌المللی و نوع نگاه آنها به مسائل جهانی نهفته است. در این مسیر نوع شناخت افراد و نهادهای مؤثر در تصمیم‌گیری، همچنین روحیات و تعریف آنها از جهان پیرامونی‌شان اهمیت ویژه‌ای دارد. این شناخت به ما کمک می‌کند تا به الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی یک کشور دست پیدا کنیم و آگاه شویم که چگونه و چرا یک تصمیم در سیاست خارجی اخذ می‌شود.

شناخت الگوهای تصمیم‌گیری در جوامعی که سالیان متمادی به تمرین دموکراسی پرداخته‌اند، آسان‌تر به دست می‌آید چرا که در این جوامع ساختارهای تصمیم‌گیری نهادینه شده و قوام پیدا کرده‌اند و این نهادینگی به شفافیت نسبی مکانیزم‌های تصمیم‌گیری کمک کرده است. منظور از نهادینگی قاعده‌مندی در نظام تصمیم‌گیری است به گونه‌ای که افراد و نهادهای مربوطه در یک ساختار قانونی هر کدام نقش خود را در فرایند تصمیم‌گیری ایفا کنند. نتیجه نهادمندی ساختار تصمیم‌گیری در یک کشور، قاعده‌مندی در تصمیم‌سازی و در نهایت شفافیت بیشتر در حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. البته تصمیم‌گیری نهادینه به این معنی نیست که تصمیمات اتخاذ شده لزوماً منطبق با منافع

^۱ Jack Plano & Roy Olton, *The International Relation Dictionary*, (London: Longman pub. ۱۹۸۸) p.۶

عمومی مردم و جامعه است. با استمداد از دیدگاه تدا اسکاچپول، دولت را باید یک ساختار مستقل اجتماعی با منافع مخصوص به خود در نظر گرفت که منافعش لزوماً با دیگر طبقات اجتماعی منطبق نیست.^۱ از این حیث حتی تصمیم‌گیران در دولت‌های دموکراتیک نیز میل به محافظه‌کاری و پنهان‌کاری دارند. اما آنچه باعث پاسخ‌گویی آنها و شفافیت در عرصه سیاست‌گذاری‌های آنها می‌شود، ریشه‌گرفتن نهادهای دموکراتیکی است که به تدریج قوام یافته‌اند و نقش مردم را در عرصه مدیریت کشور نهادینه کرده‌اند. به میزانی که جامعه در مسیر دموکراسی پیشرفت می‌کند و نهادهای قانونی، منطبق با ترجیحات عمومی جامعه ریشه‌دار می‌شوند، تصمیم‌گیری سیاسی در ساختاری متعادل از نقش افراد و نقش نهادهای قانونی شکل می‌گیرد و نظام تصمیم‌گیری شفافتر از انحصار صاحبان قدرت خارج می‌شود در این فضا فرایند تصمیم‌گیری داخلی و خارجی نسبتاً به صورت شفاف مشخص بوده و جامعه مطالبات اجتماعی و منافع ملی خود را در ساختاری روشن و قاعده‌مند پیگیری می‌کند.

وجود ابهامات پیچیده در الگوی تصمیم‌گیری جوامع غیر دموکراتیک و یا جوامعی که هنوز گام‌های نخست را در مسیر دموکراسی بر می‌دارند، بیشتر مشهود است. این ابهام البته در حوزه سیاست خارجی آنان بیشتر از سایر حوزه‌ها جلوه می‌کند. الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی در این نوع جوامع که فاقد ساختارهای نهادینه بوده و افراد تصمیم‌گیرنده نقش اصلی را در آن ایفاء می‌کنند، غیر شفاف و غیر پاسخ‌گو است. در واقع نقش محوری فرد و یا افرادی مشخص در تصمیم‌گیری و درک متفاوت آنها از منافع ملی و یا گاه عدم انطباق منافع فردی آنان با منافع ملی، شناخت مکانیزم تصمیم‌گیری را بسیار پیچیده می‌کند. برای شناخت الگوی تصمیم‌گیری در این گونه از کشورها باید به سراغ تصمیم‌گیران اصلی سیاست خارجی رفت و نظام باورهای شخصی آنها را مطالعه کرد تا بفهمیم که آنها چگونه فکر می‌کنند و چگونه محیط پیرامونی خود را تفسیر می‌کنند.^۲

^۱ امیرمحمد حاج‌یوسفی، دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸ص ۶۷

^۲ Robert Jervis, "Signaling and Perception", *Journal of Political Psychology*, ۲۰۰۲, p. ۲
web.mit.edu/polisci/research/wip/Jervis, edited in: ۱۵/۷/۲۰۰۹

نقش محوری افرادی مشخص در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران چه در دوره پهلوی و چه در جمهوری اسلامی ما را به این روش رهنمون می‌کند که اولاً تصمیم‌گیران اصلی سیاست خارجی را در هر دو دوره مورد شناسایی قرار دهیم و ثانیاً نظام باورهای آنها را مورد بررسی قرار دهیم تا از این راه بتوانیم الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی را در آن دو دوره مشخص کنیم.

همان‌گونه که در بخش نظری بحث خواهیم کرد به اعتقاد دسته‌ای از نظریه‌پردازان سیاست خارجی، می‌توان مانع از دخالت نظام باورها و گرایش‌های شخصی در فرایند تصمیم‌گیری شد چرا که دخالت نظام باورهای افراد در تصمیم‌گیری از میزان عقلانیت* یک تصمیم خواهد کاست. اما برخی دیگر معتقدند، دخالت نظام باورهای شخصی تصمیم‌گیران در فرایند تصمیم‌گیری کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است و رهایی از آن ممکن نیست. در این تحقیق برآنیم تا این موضوع را در مورد سیاست خارجی ایران مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم تا دریابیم که نظام باورها و گرایش‌های شخصی تصمیم‌گیران تا چه حد و چگونه در روند شکل‌گیری سیاست خارجی ایران به خصوص در دوران‌های حساس تاریخی مؤثر بوده است. بدین منظور قصد داریم با مطالعه و مقایسه الگوی تصمیم‌گیری در ایران در دو دوره پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۵۷) و جمهوری اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۶۸) مشخص کنیم که عناصر عقلایی و عناصر ناشی از نظام باورهای فردی تصمیم‌گیران و یا به عبارت دیگر عناصر عقلایی و شناختی چه تأثیری بر شکل‌گیری تصمیمات مهم و تاریخ‌ساز در سیاست خارجی ایران داشته است.

الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی در ایران چه قبل از انقلاب اسلامی و چه پس از آن به عنوان یک سؤال جدی مطرح است. پاسخ به این سؤال که در گذشته چه فرد و یا افرادی و با چه الگویی دست به تصمیم در عرصه سیاست خارجی می‌زدند، می‌تواند چراغ راه امروز ما برای تبیین سیاست خارجی کنونی جمهوری اسلامی باشد. عرصه تصمیم‌سازی سیاست خارجی ایران چه در دوره پهلوی دوم و چه در جمهوری اسلامی همواره غیر شفاف بوده و

* تصمیم‌گیری عقلایی عبارتی است که از تئوری‌های علم اقتصاد اخذ شده است. تصمیم‌گیرنده در هر وضعیت هزینه‌ها و سودها را تحلیل می‌کند و گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که بیشترین ارزش را برایش به بار می‌آورد و یا در یک وضعیت بدون برنده کمترین اثر منفی را برایش در پی داشته باشد. ر.ک. یانا تامپسون، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸، ص ۶۹۲

الگوهای تصمیم‌گیری در هر دو دوره خصوصاً در دوره پهلوی دوم نامشخص و پر از ابهام بوده است. نویسندگان معتقد است ارائه فهمی هر چند مختصر از الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی در این دو دوره می‌تواند به بسیاری از ابهامات امروز ما در مورد فهم رفتارهای خارجی جمهوری اسلامی ایران پاسخ دهد.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران بسیاری از معادلات منطقه‌ای و حتی جهانی را در حاله‌ای از ابهام فرو برد. حکومت قدرتمند پهلوی در حالی تسلیم انقلابیون داخلی شد که در منطقه خاورمیانه دارای وزن قابل توجهی در ساختار نظام دو قطبی بود. نابودی سریع نظام پهلوی کماکان برای بسیاری از تحلیل‌گران مجهول و ملفوف به سؤالات بی‌شماری است. در این ارتباط بسیاری از نویسندگان حوزه سیاست خارجی ایران، شکنندگی حکومت پهلوی را در قائم به فرد بودن سیستم تصمیم‌گیری آن جستجو می‌کنند.* از نگاه آنان شاه با تمرکز قدرت در دست خود و تضعیف اطرافیان، خود سبب نابودی حکومت پهلوی شد. آنها به خصوص با تأکید بر سرسپردگی شاه به امریکا معتقدند تصمیمات سیاست خارجی شاه بیشتر در جهت تحقق منافع امریکا بوده است. با نگاهی متفاوت اما در این پژوهش نشان می‌دهیم، نتایج تصمیم‌گیری‌های شاه در سیاست خارجی پس از سال ۱۳۴۲ نشان‌دهنده آن است که سیاست خارجی شاه به طور مستقل هم عمل می‌کرده است. ما نیز می‌پذیریم که جهت‌گیری سیاست خارجی شاه عمدتاً در هماهنگی با بلوک غرب بود اما این هماهنگی را نمی‌توان سرسپردگی کامل به غرب دانست چرا که در ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل هماهنگی با یک ابرقدرت برای کشوری که سیاست اتحاد و ائتلاف را برگزیده، امری اجتناب‌ناپذیر است و از آنجا که راهبرد اصلی سیاست خارجی شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مبتنی بر اتحاد و ائتلاف با بلوک غرب تعریف شده بود، هماهنگی حکومت پهلوی با بلوک غرب امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. بنابراین از جمله موارد مهمی که در این پژوهش مشخص خواهد شد پاسخ به این ابهام است که آیا سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی پس از ۱۳۴۲ به طور

* در این ارتباط می‌توان به آثار نویسندگانی مانند عبدالرضا هوشنگ مهدوی (سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۰)، علیرضا

ازغندی (روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶)، جیمز بیل (عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱) و... اشاره کرد.

کامل در خدمت قدرت‌های غربی بوده و یا تأمین کننده منافع ایران نیز در ساختار نظام دوقطبی بوده است. همچنین نشان می‌دهیم تصمیم‌های اتخاذ شده در این دوره تا چه حد عقلایی و تا چه حد ناشی از ترجیحات و گرایش‌های شخصی تصمیم‌گیرنده و یا تصمیم‌گیران اصلی آن بوده است.

پس از انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی نیز بازیگران بین‌المللی در فهم رفتارهای خارجی ایران دچار ابهام و سرگردانی بوده و کماکان هستند. عده‌ای رفتارهای خارجی ایران پس از انقلاب را ایدئولوژیک معرفی می‌کنند و آنها غیر عرفی و غیر عقلایی می‌دانند و دسته‌ای دیگر رفتار ایران را عقلایی و در جهت تبدیل شدن این کشور به یک قدرت منطقه‌ای تفسیر می‌کنند. نویسنده قصد دارد با بررسی دقیق تصمیم‌گیری سیاست خارجی در دهه نخست انقلاب، وزن عناصر ایدئولوژیک و عقلایی و تعامل آن دو را در ساختار تصمیم‌گیری مشخص کند. از جمله موارد مهم دیگری که نشان خواهیم داد این است که عقلایی رفتار کردن لزوماً در تقابل با ارزش‌های ایدئولوژیک قرار نمی‌گیرد. بالاخره اینکه نویسنده با اعتقاد به تداوم راهبرد اصلی سیاست خارجی ایران در طول ۳۰ سال گذشته، معتقد است فهم الگوی تصمیم‌گیری سیاست خارجی در گذشته می‌تواند برای امروز نیز بسیار راهگشا باشد.

ضرورت انجام تحقیق

شناخت الگو و یا الگوهای تصمیم‌گیری یک کشور اولین و مهمترین گام در شناخت سیاست خارجی آن کشور است. تمامی عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی اهم از عوامل عینی و ذهنی در نهایت وارد ذهن تصمیم‌گیرنده می‌شوند و این نظام فکری تصمیم‌گیرنده و یا تصمیم‌گیران است که بر اساس نظام باورهای فکری و تحلیل عقلایی خود به هر یک از این عوامل وزن می‌دهد. از این رو برای فهم سیاست خارجی یک کشور ابتدا باید الگوی تصمیم‌گیری آن کشور را درک کرد و مشخص نمود که یک تصمیم چرا و چگونه اتخاذ شده است. خلاء پژوهشی در زمینه مطالعه الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، نویسنده را بیشتر ترغیب کرد تا وارد این مسیر شود. با یک نگاه اجمالی به کتب و مقالاتی که در زمینه سیاست خارجی ایران در کشورمان تألیف و ترجمه شده است، می‌توان فهمید که به دلایل عدیده و از جمله امکان‌ناپذیر بودن برخی تحقیقات، اثری که به طور مستقل و منحصر به الگوهای تصمیم‌گیری در دوران

پهلوی و جمهوری اسلامی پرداخته باشد و آنها را با یکدیگر مقایسه نماید، تاکنون ایجاد نشده است. اگرچه در کتابها و مقالات مربوط به سیاست خارجی ایران اشاراتی به روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی وجود دارد اما محتوی کلی آنها عمدتاً بر تشریح رفتارهای ایران در عرصه بین‌المللی و یا عکس‌العمل‌های بین‌المللی در برابر رفتارهای خارجی ایران دور می‌زند. در بعد نظری نیز که در فصل دوم بدان می‌پردازیم، خواهیم دید که نظریه‌های موجود در تصمیم‌گیری سیاست خارجی هیچ‌کدام منحصرأ نمی‌توانند الگوی‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی را توضیح دهند. نگارنده با اصلاح و ترکیبی خاص از دو نظریه اکتشاف چندگانه* و نظریه محاسبه شناختی**، برای توضیح الگوی‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران، چارچوب تحلیلی شناختی-عقلایی*** را ارائه می‌کند که با آن می‌توان فهمی از الگوی‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی در هر دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی را به دست آورد.

پر واضح است که انجام این تحقیق و کسب اطلاعات مربوط به آن به آسانی میسر نخواهد بود. حتی امروز نیز حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران غیر شفاف و دارای ابهام است اما باید آن را امری بدیهی دانست چرا که ایران امروز در مسیر تجربه مردم سالاری دینی است. نهادهای شکل‌گرفته در این نظام نوآموز و نقش آفرینی آنها بیشتر متکی بر افراد است و بدیهی است که در این ساختار در حال تکوین، نباید توقع شفافیت خصوصاً در عرصه سیاست خارجی داشت. در این شرایط اما، گذر زمان و قرائت آنچه که به تاریخ پیوسته است، می‌تواند از عرصه تصمیم‌گیری سیاست

* Poliheuristic Approach

** Cognitive Calculus Approach

*** Cognitive- Rational Approach

خارجی ایران ابهام‌زدایی کند. از این رو و به منظور ارائه تحقیقی مستند از الگوهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران برآنیم تا به گذشته‌ای نه چندان دور مراجعه کنیم و با محدود کردن موضوع به سه تصمیم مهم و تأثیرگذار سیاست خارجی در دوره پهلوی از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ شامل (تنش‌زدایی با شوروی، بحران بحرین و واگذاری آن و رفتارهای ایران در بحران نفت ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) و سه تصمیم مهم و تعیین‌کننده در دوره پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۸-۱۳۶۸ (شامل بحران گروگان‌گیری در سفارت امریکا، تصمیم برای ادامه جنگ پس از آزادسازی خرمشهر و پذیرش قطعنامه ۵۹۸)، به مطالعه دقیق پرداخته و آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم. نتیجه این مطالعه می‌تواند شباهت‌ها و تفاوت‌های مکانیزم تصمیم‌گیری سیاست خارجی این دو دوره تاریخی را برای ما مشخص کند.

ادبیات موضوع

در یک تقسیم‌بندی از آثار مربوط به سیاست خارجی ایران، می‌توان آنها را به لحاظ محتوی به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

- ارائه تحلیلی تاریخی و روز شمار از رفتارها و تصمیمات سیاست خارجی ایران در رابطه با سایرکشورها یا بازیگران بین‌المللی.

- بررسی آثار و پیامدهای سیاست خارجی دوران پهلوی و یا جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای یا بین‌المللی و یا در ارتباط با بازیگری دیگر(از قبیل کشورها یا نهادهای بین‌المللی).

- بررسی عوامل تأثیرگذار داخلی یا بین‌المللی بر سیاست خارجی ایران.

- بررسی انتقادی سیاست خارجی ایران در هر دو دوره.

- بررسی سیاست خارجی ایران در هر دو دوره از منظر تئوری‌های روابط بین‌الملل (تئوری‌های جریان اصلی و یا تئوری‌های انتقادی).

- مقایسه سیاست خارجی دوران پهلوی دوم با سیاست خارجی جمهوری اسلامی (بررسی انتقادی و یا مقایسه آنها از منظر تئوریک).

در این قسمت به برخی از آثاری که بر اساس آنها تقسیم‌بندی فوق را ارائه کردیم، اشاره می‌کنیم:

۱- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷، تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۰: نویسنده در اثر خود به حوادث اتفاقیه خارجی در دوره پهلوی پرداخته و روابط ایران را با کشورهای مختلف بررسی کرده است. در بررسی روابط خارجی ایران، عوامل مؤثر داخلی و بین‌المللی تأثیرگذار در سیاست خارجی ایران مورد تأکید قرار گرفته و با رویکردی انتقادی، سیاست‌های خارجی در دو دوره پهلوی اول و دوم تحلیل شده است.

۲- علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱: نویسنده با تقسیم دوره پهلوی دوم به سه دوره بر اساس تمرکز یا عدم تمرکز قدرت در دست شاه، به کیفیت روابط ایران با قدرت‌های بزرگ بویژه آمریکا و شوروی پرداخته است و ساختار قدرت در نظام بین‌الملل را مهمترین متغیر مستقل در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران معرفی کرده است.

۳- گراهام فولر، قبله عالم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳: نویسنده از منظر ژئوکالچر و ژئوپلیتیک به نقاط اشتراک و افتراق سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی پرداخته و بازخورد این سیاست‌ها را در ارتباط با کشورهای منطقه‌ای، قدرت‌های بزرگ و ات‌هایده‌ها تحلیل کرده است. نویسنده معتقد است ایران به لحاظ ژئوپلیتیک هم در دوره پهلوی و هم در دوره انقلاب اسلامی خود را سرکرده طبیعی منطقه می‌داند و همواره با قدرت‌های بزرگ با ناراحتی زیست می‌کند.

۴- روح‌ا. رضانی، چارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰: نویسنده نظریه‌های موجود در سیاست خارجی را برای تحلیل رفتار جمهوری اسلامی ناقص دانسته و با ارائه یک چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی ج. ا. ایران، روابط این کشور را با قدرت‌های بزرگ، کشورهای منطقه‌ای و سازمان‌ها و ات‌هایده‌های بین‌المللی از دوره پهلوی تا سال ۱۳۷۶ بررسی کرده و کیفیت روابط ایران با آنها را در آینده تخمین زده است.

۵- سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تحلیل گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات ایران، ۱۳۸۴: نویسنده از منظر گفتمانی، سیاست خارجی ایران را به دو گفتمان لیبرال و اسلام گرا تقسیم کرده است و تحولات درون گفتمانی اسلام گرا را با تقسیم بندی چهارگانه آرمان گرا، مصلحت اندیش، واقع گرا و صلح محور مشخص کرده است. دقایق گفتمانی هر یک از گفتمان‌ها مشخص و تحلیل شده است.

۶- محمدرضا تاجیک، سیاست خارجی ایران، عرصه عدم تصمیم و تدبیر، تهران: مرکز بررسی های استراتژیک، ۱۳۸۳: نویسنده با رویکردی گفتمانی به تحلیل گفتمان‌های آرمان‌گرا و واقع‌گرای اقتصادی پرداخته و ضمن بزرگداشت گفتمان سیاسی - فرهنگی، به نقد ساختاری سیاست خارجی ایران پرداخته است. وی منافع ملی و به تبع آن اهداف ملی در ایران را گنگ و مبهم می‌داند و علت ریشه‌ای آن را عدم انباشت تجربه و سیاست‌ورزی مشرب‌های مختلف در سیاست خارجی ایران می‌داند.

۷- محمود سریع‌القلم، سیاست خارجی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹: نویسنده با نقد راهبردهایی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای سیاست خارجی تعریف شده است، معتقد است ویژگی‌های فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی ایران، تعیین کننده نوع ائتلاف برای این کشور است. وی راهبرد اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های منطقه‌ای از قبیل هند، مالزی و ترکیه را توصیه می‌کند و با رویکردی انتقادی به سیاست خارجی ایران می‌پردازد.

۸- امیرمحمد حاج‌یوسفی، ایران و خاورمیانه، تهران: مرکز بررسی های استراتژیک، ۱۳۸۳: نویسنده با استفاده از نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل به روابط منطقه‌ای و بین‌المللی ایران پرداخته است. وی همچنین با توجه به حملات امریکا به افغانستان و عراق، به تأثیر این وقایع بر سیاست خارجی ایران می‌پردازد.

۹- امیرمحمد حاج‌یوسفی، ایران و رژیم صهیونیستی، نشر دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۳: نویسنده به روابط ایران با اسرائیل در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی پرداخته است و معتقد است روابط پهلوی دوم با اسرائیل از منظر نظریه نئورئالیسم و تقابل ج. ا. ایران با اسرائیل از منظر سازه انگاری قابل تبیین است.

۱۰- رحمن قهرمانپور، تحلیل تکوین‌گرایانه سیاست خارجی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۷، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳: نویسنده به تغییر ارزش‌های حاکم در مقاطع مختلف انقلاب اسلامی پرداخته است و از منظر نظریه سازه‌انگاری رفتارهای مختلف ایران در عرصه بین‌المللی را ناشی از محور قرار گرفتن هویت‌ها و ارزش‌های مختلف می‌داند. هویت‌های مختلف نتیجه تکوین ارزش‌های مختلف در دوره‌های مختلف زمانی است که در رفتار خارجی یک کشور تجسم پیدا می‌کند.

۱۱- اصغر جعفری ولدانی، روابط خارجی ایران، تهران: نشر آوای نور، ۱۳۸۳: نویسنده با استفاده از نظریه ژئوپلیتیک به عوامل مؤثر در سیاست خارجی ایران پرداخته است و سپس کیفیت روابط ایران با کشورهای منطقه‌ای، اسرائیل، عراق، مصر، اعضای سازمان اگو، کشورهای حوزه دریای سرخ و اتحادیه اروپا را در مقاطع مختلف پس از انقلاب تحلیل کرده است.

۱۲- آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۹، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱: نویسنده با ارائه یک چارچوبی مفهومی از ویژگی‌های یک سیاست خارجی مطلوب، به نقد سیاست خارجی ایران پرداخته است.

۱۳- سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستچی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸: نویسنده با مقایسه رفتارهای ایران در دوره پهلوی دوم و دوره رهبری امام خمینی، به تفاوت‌های چشمگیر این دو دوره پرداخته و آنها را با یکدیگر مقایسه کرده است. وی با تمجید از دوره سازندگی از آن به عنوان جمهوری دوم نام می‌برد و از سیاست عملگرایی در این دوره به عنوان گامی مثبت در جهت خروج ایران از انزوای بین‌المللی یاد می‌کند.

مفروضات

قبل از آنکه به سؤال اصلی و فرضیه این تحقیق بپردازیم لازم است تا مفروضات خود را ارائه کنیم تا در مورد آنها مناقشه‌ای در ذهن خواننده ایجاد نشود:

- می‌پذیریم که نظام شناختی و یا سامان شناختی تصمیم‌گیرنده (نظام باورهای فردی، خلیات و باورهای ایدئولوژیک تصمیم‌گیرنده) لزوماً در تعارض با منطق عقلایی نیست. گاه این دو در مقابل هم قرار می‌گیرند و گاه در راستای هم و استکمال یکدیگر قرار عمل می‌کنند.

- منطق عقلایی تصمیم‌گیرنده را نیز همان عقل محاسبه‌گر مادی تعریف می‌کنیم که برگرفته از علم اقتصاد است. بر این اساس تصمیم‌گیرنده در هر وضعیت هزینه‌ها و سودها را تحلیل می‌کند و گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که بیشترین ارزش مادی را برایش به بار آورد و یا در یک وضعیت بدون برنده کمترین اثر منفی را برایش در پی داشته باشد.

سؤال اصلی و سؤالات فرعی

سؤال اصلی که در این تحقیق به طور مشخص به آن پاسخ داده می‌شود عبارت است از :

الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران (۱۳۴۲-۱۳۶۸) چه تأثیری بر تصمیمات متخذه در عرصه سیاست

خارجی گذارده‌اند؟

در کنار این سؤال اصلی، دو سؤال فرعی نیز به ذهن متبادر می‌شود:

سؤال فرعی اول :

وجوه افتراق و اشتراک الگوهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۵۷) و جمهوری اسلامی ایران

(۱۳۵۸-۱۳۶۸) کدامند ؟

سؤال فرعی دوم:

الگوی‌های تصمیم‌گیری در دو دوره مورد بررسی، چه تأثیری بر سیاست خارجی زمان خود داشته‌اند؟

فرضیه اصلی و فرضیه‌های فرعی

پاسخ موقتی ما به سؤال اصلی تحقیق که فرضیه اصلی ما را تشکیل می‌دهد عبارت است از :

الگوهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی در دو دوره پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۵۷) و جمهوری اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۶۸)

بر مبنای نظامهای شناختی متفاوت، رفتارهای متفاوتی را پدید آورده است اما در هر دو دوره گرایش اصلی به ایفاء

نقش رهبری* در سطح منطقه‌ای بوده است.

در طول تحقیق، این ادعا را در معرض آزمون قرار خواهیم داد. به هر یک از دو سؤال فرعی نیز دو پاسخ موقتی ارائه

می‌کنیم :

فرضیه فرعی اول :

تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران در هر دو دوره غیرنهادینه بوده و طی دو مرحله انجام می‌گرفته است: نخست

گزینه‌های در دسترس تصمیم‌گیری، متأثر از نظام شناختی** تصمیم‌گیران محدود و محصور می‌شده و در مرحله دوم، تصمیم

نهایی بر اساس انتخاب عقلایی تصمیم‌گیرنده و یا تصمیم‌گیران از میان گزینه‌های نهایی اخذ می‌شده است.

با این تفاوت که:

الگوی تصمیم‌گیری در دوره پهلوی دوم فردی بوده و نظام شناختی در این دوره متأثر از دو مؤلفه هراس امنیتی و اختلال

شخصیتی خودشیفتگی (نارسسیسم) و بدگمانی افراطی (پارانویید)*** در شخص شاه بوده است، در حالی که الگوی

* ایفاء نقش رهبری در دوره پهلوی معطوف به تبدیل شدن ایران به یک قدرت هژمون منطقه‌ای بوده است و در دوره جمهوری اسلامی معطوف به هدایت معنوی جهان اسلام در برابر نظام سرمایه‌داری به رهبری آمریکا بوده است.

** مراد از نظام شناختی تصمیم‌گیرنده، نظام باورهای تصمیم‌گیرنده است که متأثر از خلیقات، ترجیحات و ایدئولوژی آنهاست.

*** نارسسیسم (خودشیفتگی افراطی) و پارانویید (بدگمانی افراطی) مفاهیمی در روانشناسی هستند که فرد مبتلاء به آنها دچار خودشیفتگی شده و خود را قطب عالم می‌داند و با بدبینی شدید به محیط اطراف، همواره احساس می‌کند توطئه‌ای سازمان یافته متوجه او می‌باشد. این دو اختلال شخصیتی دارای سه مشخصه رفتاری در فرد است: خودبزرگ‌پنداری، سویی‌ظن و بدگمانی به محیط پیرامونی و خودرأیی در تصمیم‌گیری (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: حسین آزاد، آسیب‌شناسی روانی، تهران: نشر بعثت، جلد دوم، ۱۳۷۲)

تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ترکیبی از تصمیم‌گیری فردی و تأثیرگذاری قسمتی از بدنه اجرایی کشور بوده و نظام شناختی در آن بر اساس تفسیری خاص از آموزه‌های مذهبی شکل گرفته است.

فرضیه فرعی دوم:

الگوی تصمیم‌گیری در دوره پهلوی به منظور افزایش امنیت و تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای، به همکاری با قدرت‌های بزرگ منجر شد در حالی که الگوی تصمیم‌گیری در دوره جمهوری اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۶۸) به منظور حفظ انقلاب اسلامی و ایفاء نقش رهبری جهان اسلام به طور اجتناب‌ناپذیر به تقابل با قدرت‌های بزرگ منجر شده است.

سطح تحلیل پژوهش

به عنوان پیش درآمد طرح سطح تحلیل لازم است به این نکته اشاره کنیم که در این تحقیق به عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی پرداخته نمی‌شود بلکه به الگوی تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی می‌پردازیم. به طور روشن منظور ما از الگوی تصمیم‌گیری بررسی مکانیزم‌های شکل‌گیری یک تصمیم در سیاست خارجی است. در واقع چگونگی و چرایی اخذ یک تصمیم در عرصه سیاست خارجی دغدغه اصلی ما را تشکیل می‌دهد. چگونگی اخذ تصمیم به افراد و یا نهادهای مؤثر در اتخاذ یک تصمیم اشاره دارد و چرایی یک تصمیم به نظام شناختی و نظام عقلائی تصمیم‌گیران می‌پردازد و رابطه آنها را با تصمیم اتخاذ شده مشخص می‌کند. مختصر اینکه در چارچوبی علمی و کاربردی قصد داریم نشان دهیم، چگونه ساختارهای عقلائی و نیز چگونگی درک سیاست‌سازان از منافع ملی و اولویت‌های سیاست خارجی (ساختار ذهنی تصمیم‌گیران) بر تصمیم آنها تأثیر می‌گذارد. ذکر این نکته از آن روست که بین الگوی تصمیم‌گیری و عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری تفاوت قائل شویم. نویسنده معتقد است عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی در الگوی تصمیم‌گیری مستتر است چرا که عوامل تأثیرگذار در تصمیم‌گیری در نهایت وارد دستگاه ذهنی تصمیم‌گیرنده می‌شود و اوست که با تفسیر خود از آنها دست به تصمیم می‌زند. از این رو بررسی

الگوی تصمیم‌گیری در یک کشور مقدمه فهم عوامل تأثیرگذار در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. با طرح این بحث سطح تحلیل این پژوهش را سطح فردی معرفی می‌کنیم. با بهره از آراء دیوید سینگر هر گونه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورها را سطح خرد می‌دانیم. از این رو بررسی الگوهای مختلف تصمیم‌گیری اعم از فردی، گروهی و سازمانی نیز دارای سطح تحلیل خرد هستند. بنابراین در این تحقیق بررسی الگوهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی در هر شکل آن در سطح خرد قرار می‌گیرد.

متغیرها

در هر دو دوره مورد بررسی شاهد دو نوع متغیر مستقل (شناختی و عقلایی) خواهیم بود. به این مفهوم که در دوره پهلوی نظام شناختی شاه (شامل هراس امنیتی از محیط خارجی و اختلال شخصیتی خودشیفتگی و بدگمانی افراطی) در کنار تدبیر عقلایی شاه در مواجهه با بحرانهای خارجی، هر دو به عنوان متغیر مستقل بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران تأثیر مستقل می‌گذاشتند. در جمهوری اسلامی نیز نظام شناختی تصمیم‌گیران مبتنی بر تفسیری خاص از آموزه‌های مذهبی در کنار تدبیر عقلایی تصمیم‌گیران در مواجهه با بحرانهای خارجی هر دو به طور مستقل بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأثیر مستقل داشتند. تنها تفاوت مهم این دو متغیر مستقل در آن است که در هر دو دوره میزان اثرگذاری متغیر مستقل شناختی بیش از متغیر مستقل عقلایی است. دلیل این برتری را باید در این جستجو کرد که طبق فرض ما، گزینه‌های موجود برای تصمیم‌گیری در مرحله دوم (مرحله انتخاب عقلایی مبتنی بر هزینه - فایده) ابتدا می‌بایست از مرحله اول یعنی از صافی و فیلتر مرحله شناختی عبور نمایند. از این رو این احتمال همواره وجود دارد که در مرحله اول تصمیم‌گیری سیاست خارجی که تحت تاثیر نظام شناختی صورت می‌گیرد، گزینه‌ای کاملاً عقلایی به دلیل تقابل و یا تعارض با نظام باورهای تصمیم‌گیرنده کنار گذاشته شود. اگر چه همواره ممکن است گزینه‌های عقلایی در تعارض و تقابل با نظام باور تصمیم‌گیران نیز نباشند ولی آنچه مسلم است در صورت تعارض آنها با هم، این نظام شناختی تصمیم‌گیرنده است که ترجیح داده می‌شود. بنابراین تأثیر متغیر شناختی بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی بیش از متغیر عقلایی خواهد بود.

تحقیق سیاسی صرفاً جمع‌آوری مواد خام نیست بلکه ساختارسازی و طبقه‌بندی مواد خام در جهت رسیدن به هدف و یا اهداف آن تحقیق است. یک تحقیق خوب باید دارای چارچوب و روشی مشخص باشد و نویسنده خود را به رعایت آن چارچوب مقید کند. برای نمونه نمی‌توان در یک تحقیق سطح تحلیل خرد را برگزید و در میانه راه به سطح کلان گریز زد. البته در بررسی سیاست خارجی یک کشور می‌توان از دو سطح خرد و کلان استفاده کرد اما نویسنده باید در بررسی سیاست خارجی، خود را به سطحی که انتخاب کرده است، مقید کند و وارد سطح دیگر نشود. در این پژوهش برآنیم با مشخص کردن متدولوژی مشخص در چارچوب ساختار و اسلوبی مشخص گام برداریم. مطالعه ما در این پژوهش مبتنی بر واقع‌گرایی شناختی خواهد بود یعنی با استفاده از اطلاعات خامی که جمع‌آوری خواهیم کرد، در قالب رهیافت قیاسی به تبیین الگوی‌های تصمیم‌گیری در دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی می‌پردازیم و سپس آن دو الگو را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم. در توضیح این نوع از متدولوژی لازم است تا روش قیاسی را توضیح دهیم.

بر اساس فرض‌های موجود در این روش می‌پذیریم که واقعیتی خارج از ذهن یک تحلیل‌گر وجود دارد و تحلیل‌گر می‌تواند از این واقعیت شناخت حاصل کند و آن را برای دیگران تبیین کند. در این روش همچنین تحلیل‌گر با ذهن خالی از پیش فرض به سراغ مطالعه واقعیات خارج از ذهن نمی‌رود بلکه واقعیات را بر اساس فرض‌های اولیه از پیش تأیید شده‌ای که در ذهن خود دارد، مطالعه می‌کند. پژوهشگر این فرض‌های اولیه را از نظریه‌ها بدست می‌آورد و باید برای تبیین موضوع خود مناسبترین نظریه را انتخاب کند و از فرض‌های آن کمک بگیرد. استنتاج فرضیه‌های مشاهده‌پذیر از فرض‌های اولیه روش قیاسی نام دارد که در نقطه مقابل روش استقرایی قرار می‌گیرد. نقطه عزیمت رهیافت‌های استقرایی در تحلیل سیاسی، ارزیابی (فرضاً) خنثی و بی‌طرفانه داده‌ها و شواهد تجربی است.^۱ به بیان کوتاه در روش استقرایی پژوهشگر به جای بار کردن فرض‌های نظری خود بر مشاهدات، اجازه می‌دهد تا مشاهدات خود سخن بگویند و از طریق تعمیم استقرایی در پایان به نظریه‌ای کلی برسد. در رهیافت قیاسی که در اکثر پژوهش‌های

^۱ کالین‌های، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵ ص ۵۸